

سید الشہداء علیہ السلام

عنوان گزارش:

تحلیل حقوقی ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس‌جمهور
در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران

نویسنده: کمال کدخدامرادی
مشاور علمی: مهدی بهرامیان
ناظر علمی: آیت الله کعبی
صفحه‌آرایی: مصطفی زاهدی

سازمان بسیج حقوق‌دانان

شماره مسلسل: ۹۶۰۵۰۰۴

تاریخ نشر: مرداد ۱۳۹۶

گزارش تحلیل حقوقی ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس جمهور در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران

سازمان بین حقوق دانان

فهرست

۵	چکیده
۶	مقدمه
۸	۱. مفهوم‌شناسی
۸	۱-۱. معنای لغوی و اصطلاحی
۸	۱-۲. ماهیت حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری
۱۱	۲. تنفیذ حکم ریاست جمهوری در نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی
۱۴	۳. اختیاری یا تکلیفی بودن امضاء حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه
۱۵	۴. مبانی نظری تنفیذ حکم ریاست جمهوری
۱۸	۵. مبانی نظری تنفیذ از نظر امام و رهبری
۱۹	۶. گستره تنفیذ حکم ریاست جمهوری
۲۰	نتیجه‌گیری
۲۲	منابع

بند ۹ اصل (۱۱۰) قانون اساسی که مربوط به وظایف و اختیارات رهبری است، از امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخابات مردم توسط رهبری سخن می‌گوید که از مفهوم «امضاء» در اصطلاح حقوقی تحت عنوان «تنفیذ» یاد می‌شود. اگرچه این تعبیر در قانون اساسی ذکر نشده است اما ماده (۱) قانون انتخابات ریاست جمهوری مصوب ۱۳۶۴/۴/۵ مقرر می‌دارد: «دوره ریاست جمهوری ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه مقام رهبری آغاز می‌گردد». حال سؤال اصلی نوشتار پیش‌رو تحلیل حقوقی ماهیت تنفیذ، مبانی نظری و گستره آن در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران است. از رهگذر بررسی پرسش مذکور با استفاده از روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر مبانی فقهی و نظرات حقوقی و با استناد به مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی این نتیجه به دست می‌آید که علی‌رغم آن‌که برخی قائل به تشریفاتی بودن امضا حکم ریاست جمهوری هستند اما نظر صائب دلالت بر تنفیذی و رسمی بودن امضا حکم ریاست جمهوری دارد به‌گونه‌ای که منصب ریاست جمهوری بدون امضا ولی‌فقیه فاقد رسمیت بوده و رئیس‌جمهور بر اساس موازین شرعی نمی‌تواند در آن حوزه دخالت کند. به‌علاوه آنکه تنفیذ حکم ریاست جمهوری مقید به رعایت شرایطی است که در صورت عدم رعایت آن‌ها موجبات سلب مشروعیت و زوال سمت ریاست جمهوری نیز فراهم می‌آید.

واژگان کلیدی: امضاء، تنفیذ، حکم ریاست جمهوری، جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه

مقدمه

بند ۹ اصل (۱۱۰) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از وظایف و اختیارات رهبری را امضای حکم رئیس‌جمهور بر شمرده است. رئیس‌جمهور در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به‌گونه‌ای که بر اساس اصل (۱۱۳)، پس از مقام رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی کشور و مسئولیت اجرای قانون اساسی را جز در مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد. از این رو دارای مسئولیت‌های گسترده‌ای در اداره امور کشور می‌باشد به‌گونه‌ای که بسیاری از وظایف و اختیارات حاکم اسلامی که فلسفه وجودی حاکم و ولایت‌فقیه برای اجرای آن‌ها در جامعه است، در قلمرو وظایف ریاست جمهوری قرار گرفته است.

با توجه به جایگاه خطیر و مهم منصب ریاست جمهوری در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سازوکارهای دقیق و مهمی نیز برای انتخاب رئیس‌جمهور و مشروعیت اعمال قدرت از طرف وی پیش‌بینی شده است. بر این اساس طبق قانون اساسی، برای به دست آوردن منصب ریاست جمهوری لازم است علاوه بر طی کردن مراحل مختلف ثبت‌نام، تأیید صلاحیت، کسب اکثریت آراء مردم و تأیید صحت انتخابات توسط شورای نگهبان، یک مرحله دیگری هم سپری گردد و آن امضا حکم توسط ولی‌فقیه است که از آن در اصطلاح حقوقی تحت عنوان «تنفیذ» تعبیر می‌گردد.

مبنای اعطای تنفیذ حکم ریاست جمهوری به ولی‌فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران از آن رو است که از یک سو طبق اصل (۵) قانون اساسی ولایت امر و امامت امت در زمان غیبت بر عهده فقیه جامع‌الشرایط گذاشته شده و از سوی دیگر حق حاکمیت ملت و قوای حاکم طبق اصل (۵۷)، زیر نظر ولایت مطلقه فقیه اعمال می‌گردد. مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه، زمام امور جامعه به دست ولی‌فقیه است و کارگزاران حکومتی به اذن او مشروعیت می‌یابند. به عبارت دیگر ولی‌فقیه در عصر غیبت دارای سه شأن افتاء، قضاء و اجراء است که این سه‌شان نیز در قوای سه‌گانه متبلور شده است. بر این اساس قوای سه‌گانه مأذون قانونی و منصوب از طرف ولی‌فقیه هستند و از لحاظ فقهی و حقوقی موظف‌اند در چهارچوب سیاست‌های رهبری عمل کنند. بر همین مبنا نیز قوه مجریه و کلیه امور در صلاحیت این نهاد از جمله‌ی شئون ولایت و مصادیق تحت شمول ولایت ولی‌فقیه بوده و به همین دلیل رئیس قوه مجریه باید منصوب یا مأذون از جانب او باشد؛ در غیر این صورت فاقد مشروعیت خواهد بود، چنانکه حضرت امام خمینی «ره» در این رابطه فرمودند که «...رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او اطاعت طاغوت است؛ وارد شدن در حوزه‌ی او وارد شدن در حوزه‌ی طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود...».

(خمینی، ج ۱۰، ۱۳۷۸: ۲۲۱) به این ترتیب رئیس‌جمهور نیز مشروعیت اعمال قدرت خود را از طریق تنفیذ حکمی که توسط ولی‌فقیه صورت می‌گیرد به دست می‌آورد.

گفتنی است که تعبیر «تنفیذ» حکم ریاست جمهوری در قانون اساسی مورد اشاره قرار نگرفته اما مفهوم مشابه آن یعنی امضا حکم ریاست جمهوری در بند ۹ اصل (۱۱۰) به عنوان یکی از وظایف و اختیارات رهبری مورد تصریح قرار گرفته است. صلاحیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری، صلاحیتی است که بنا بر سنت حقوقی و سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران در قالب تشکیل نشستی با حضور مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشکری تحت عنوان مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری از سوی ولی‌فقیه اعمال می‌گردد. نشستی که به واسطه بیانات مقام معظم رهبری و مفاد حکم مورد امضای ریاست جمهوری اولاً هدایت و ارتقاء خط‌مشی و راهبردهای دولت را در پی خواهد داشت و ثانیاً به واسطه انجام فرآیند مذکور است که رئیس‌جمهور منتخب مردم و جاهت شرعی و قانونی می‌یابد. برای اساس آنچه که سؤالات نوشتار حاضر را رقم می‌زند عبارت است از:

۱. امضای حکم ریاست جمهوری به چه معناست و از چه ماهیتی برخوردار می‌باشد؟ آیا این امر یک امضای صوری و تشریفاتی است به این معنا که اثر خاصی بر انجام آن از حیث حقوقی بار نخواهد شد و یا اینکه ماهیت امضا مذکور یک امر حقوقی و مؤثر در مجموعه نظامات و روابط حقوقی ارکان نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران است؟

۲. در صورتی که امضا ماهیت تنفیذی و رسمی داشته باشد و در نظامات حقوقی و قانونی کشور مؤثر باشد، آیا این امر از وظایف رهبری است که باید امضاء کنند و یا از اختیارات وی می‌باشد که در صورت مصلحت می‌توانند از امضاء استنکاف نمایند؟

۳. مبانی و موجهات تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط ولی‌فقیه بر چه اساسی استوار است؟ چه نسبتی بین تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط ولی‌فقیه و رأی مردم وجود دارد؟ آیا نظر مردم در مشروعیت منصب ریاست جمهوری مؤثر است و از ارکان مشروعیت به حساب می‌آید یا اینکه انتخاب مردم نقشی در مشروعیت ندارد و این مشروعیت از جانب ولی‌فقیه تأمین می‌شود و مردم بستر ساز و زمینه‌ساز و عینیت‌بخش به این حاکمیت هستند؟

۴. دامنه و اثر حقوقی امضا حکم ریاست جمهوری تا چه حدی است؟ آیا دامنه حقوقی امضا مطلق است و به واسطه امضای اولیه، رئیس‌جمهور می‌تواند به مدت چهار سال رئیس‌جمهور قانونی کشور محسوب گردد و یا اینکه تنفیذ امری استمراری و مشروط به شرایطی است که در صورت از دست دادن شروط مذکور، مشروعیت فقهی و حقوقی رئیس‌جمهور زایل می‌گردد؟

در پاسخ به سؤالات مذکور نخست مفاهیم اصلی مقاله همچون امضاء، تنفیذ مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس ماهیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری در آراء و نظرات حقوقی و تدوین‌کنندگان قانون اساسی و اختیاری یا تکلیفی بودن امضاء توسط ولی‌فقیه بررسی می‌شود، در ادامه به مبانی و موجهات تنفیذ حکم ریاست جمهوری و نقش

مردم و ولی فقیه ایران در این فرآیند و مبانی تنفیذ از نظر رهبران نظام مقدس جمهوری اسلامی پرداخته می‌شود و در نهایت گسترده تنفیذ حکم ریاست جمهوری مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. معنای لغوی و اصطلاحی

تنفیذ در لغت به معنای «به اجرا درآوردن» تعبیر شده است. (قرشی، ۹۱: ۱۳۷۱) در فرهنگ ابجدی نیز تنفیذ را به «اجرا» معنا کرده است: «التنفیذ (نفذ) دخل فی الطور «أو فی حیز» التنفیذ؛ آغاز به آن کار شد، آن حکم به اجرا درآمد (بستانی، ۱۳۷۵: ذیل واژه تنفیذ)؛ در ذیل واژه امضا نیز آمده است: «أمضی امضاءً (مضی)»: آن امر را به اجرا درآورد. «أمضی الحکم حکمه»: حاکم رأی خود را به اجرا درآورد. (بستانی، ۱۳۷۵: ذیل واژه امضا) با توجه به آنکه مفهوم تنفیذ و امضاء به یک معنا می‌باشد، استعمال هر یک به جای دیگری صحیح می‌باشد.

در ادبیات فقهی نیز تنفیذ و امضا مترادف هم و به جای یکدیگر به کار می‌روند؛ با این تفاوت که در اصطلاح فقهی و حقوقی، علاوه بر معنای لغوی به معنای «اعتبار بخشیدن و تأیید» نیز به کار رفته است. (مظاهری و دیگران، ۱۳۸۷، ج ۲: ۶۴۳). در این نوشتار مقصود از تنفیذ معنای دوم آن یعنی «تأیید کردن و اعتبار بخشیدن» می‌باشد. بر این مبنا تنفیذ حکم ریاست جمهوری عبارت است از اعتبار بخشیدن یا مشروعیت دادن به ریاست رئیس‌جمهور بر قوه مجریه. به عبارت دیگر رأی مردم به واسطه امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه مورد تأیید و تنفیذ قرار می‌گیرد و ریاست جمهوری نیز اعتبار شرعی و قانونی پیدا می‌کند.

۱-۲. ماهیت حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری

در رابطه با ماهیت حقوقی و کارکرد امضا حکم ریاست جمهوری در بین اندیشمندان و حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. برخی ماهیت امضاء را یک عمل تشریفاتی دانسته و برای امضاء تنها نوعی کارکرد سیاسی آن‌هم در حوزه تقویت پایگاه اجتماعی و ارتقای وجهت مذهبی - سیاسی رئیس‌جمهور قائل هستند. این گروه معتقدند که حاکمیت ملت در تعیین سرنوشت سیاسی خود نوعاً از طریق آراء عمومی مردم از راه انتخابات و همه‌پرسی اعمال می‌شود (اصل ۵۶) و با توجه به آنکه انتخابات رئیس‌جمهور بارای مستقیم مردم یعنی همان آراء عمومی صورت می‌گیرد، می‌توان گفت که شرط لازم برای احراز مقام ریاست جمهوری، کسب آراء مردم است و از این جهت مخالفت و عدم امضای حکم رئیس‌جمهور بی‌اعتنایی به آراء عمومی و حاکمیت ملی تلقی می‌گردد. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۱۷۷). پیش‌فرض حاکم بر نظر مذکور آن است که مشروعیت نظام را متوقف بر ولایت فقیه نمی‌داند بلکه این اعتقاد وجود دارد که رأی مردم مشروعیت نظام را تأمین می‌کند، حتی ولی فقیه نیز مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و رئیس‌جمهور را هم که مردم انتخاب کرده‌اند، مشروعیتش منوط به رأی مردم است. در نتیجه امضای ولی فقیه بعد از رأی مردم تشریفاتی بیش نیست. (حجاریان، ۱۳۸۸: ۲۹۶) شایان ذکر است که ریشه این بحث به نظریه منشأ مردمی حاکمیت برمی‌گردد که به موجب آن، مردم منشأ مشروعیت حکومت قلمداد می‌گردند. استدلال قائلان به این نظریه این است که امت اسلامی به دلیل اختیاری که از جانب خداوند به آن‌ها اعطاشده، ولایت

سیاسی به خودشان تفویض شده و بر سرنوشت اجتماعی و سیاسی خود حاکم می‌باشند. لذا می‌توانند در چارچوب احکام شرع یکی از فقهای واجد شرایط را به‌عنوان حاکم اسلامی انتخاب نمایند؛ بنابراین پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع)، طبق این دیدگاه فقهای جامع‌الشرایط را به مقام ولایت منصوب نکرده‌اند بلکه آنان را به‌عنوان نامزد برای احراز مقام ولایت معرفی نموده‌اند و این حق مردم است که یکی از آنان را انتخاب و به او مشروعیت بخشند (حاتمی، ۱۳۸۴: ۳۲۰).

در پاسخ به استدلال مذکور باید گفت که اگرچه انتخاب و رأی مردم، همان‌طور که در اصل (۵۶) و (۱۲۱) قانون اساسی آمده، شرط لازم برای تصدی منصب ریاست جمهوری است اما این شرط، شرط کافی نیست بلکه قدرت اجرایی و اعمال حاکمیت در کنار مقبولیت مردمی، نیازمند مشروعیت الهی است که این شرط با امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی‌فقیه محقق می‌شود که در مقدمه قانون اساسی و اصول (۵)، (۵۷) و (۱۱۰) نیز به این امر پرداخته شده است و مورد تأکید قرار گرفته است. (سلیمانی و بهروزی لک، ۱۳۹۳: ۴۱) به‌علاوه آنکه مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشی به حکومت اسلامی و حاکم اسلامی ندارند و مشروعیت آن به وابسته به اذن خداوند است و مردم صرفاً در عینیت بخشیدن و فعلیت بخشیدن به حکومت اسلامی نقش دارند. بر این اساس پذیرش و آراء مردم شرط لازم و نه کافی برای تحقق عینی حکومت است. رأی مردم به‌مثابه قالب است و روح مشروعیت را اذن الهی تشکیل می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۸) بنابراین عدم دخالت رأی مردم در مشروعیت حکومت به معنای بی‌اعتنایی به رأی و مشارکت عمومی نیست، زیرا مردم در تحقق و فعلیت بخشیدن به حکومت اسلامی نقش اساسی دارند به‌گونه‌ای که عدم پذیرش حکومت اسلامی توسط مردم مستلزم عدم تشکیل حکومت است. (فتاحی زفرقندی، ۱۳۹۴: ۶۴)

استدلال دیگری که بر تشریفات بودن امضای حکم ریاست جمهوری بیان می‌گردد آن است که صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در قانون اساسی می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد. در این خصوص شورای نگهبان که نیمی از اعضای آن فقهای نماینده منتخب و مستقیم مقام رهبری می‌باشند، نظارت و کنترل لازم را با دقت تمام بر شرایط داوطلبان ریاست جمهوری می‌نماید و صلاحیت آنان را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ بنابراین یکی از داوطلبان صالح با تشخیص شورای نگهبان، پس از شرکت در انتخابات صحیح مردم به ریاست جمهوری نائل می‌گردد. فلذا با توجه به اینکه نظر مقام رهبری در نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری تأمین شده است، صلاحیت و درستی رئیس‌جمهور بدون تردید به نظر می‌رسد و مقام رهبری جزء امضاء راه دیگری پیش روی خود نخواهد داشت. در غیر این صورت، حجیت و اعتبار نمایندگی مقام رهبری و شورای نگهبان مورد تردید خواهد بود. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۷۸-۷۷)

در پاسخ به استدلال مذکور می‌توان گفت که هرچند تأیید صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان (که نیمی از اعضای آن توسط رهبر و مابقی با پیشنهاد رئیس قوه قضائیه که خود منصوب رهبری است)، انجام می‌پذیرد اما درعین حال پس از انتخاب رئیس‌جمهور، حکم وی توسط رهبری امضاء می‌گردد. امضای حکم ریاست جمهوری با توجه به آنکه مشروعیت نظام حقوقی ایران مبتنی بر خصیصه اسلامی بودن آن است و در رأس نظام جمهوری اسلامی نیز ولی‌فقیه قرار دارد فلذا اعمال ولایت و مشروعیت امور به وی منتهی می‌گردد.

هراتی، ۱۳۹۱: ۱۶۸) به همین جهت مفهوم و ماهیت امضا در این اصل نه تنها تشریفاتی نیست بلکه این حکم به معنای تنفیذ است. (محسنی و نجفی، ۱۳۱۳۸۸: ۹۳) این معنا نیز در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز مطرح می‌باشد که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. ضمناً گفتنی است که شورای نگهبان فقط صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بررسی و تأیید می‌کند و در مقام مشروعیت بخشی به منصب ریاست جمهوری نمی‌باشد؛ چراکه اصلاً در حیطه وظایف و اختیارات شورای نگهبان چنین صلاحیتی برای شورای نگهبان مطرح نمی‌باشد. به عبارت دیگر تنفیذ به معنای تفویض اختیار به رئیس‌جمهور است و در این زمینه، شورای نگهبان اختیاری ندارد تا بخواهد آن را تفویض کند، بلکه این اختیار در صلاحیت ولی فقیه قرار دارد که بر اساس مبانی دینی و قانون اساسی اصل (۵ و ۵۷)، امامت و ولایت بر کشور را بر عهده دارد که بخشی از اختیارات خود را به رئیس‌جمهور واگذار می‌کند. به عبارت دیگر باید گفت که تصدی منصب ریاست جمهوری، متوقف بر طی مراحل مختلف مقرر در قانون اساسی است که به موجب آن تا مرحله رأی ملت و تا قبل از طی کلیه مراحل پیش‌بینی شده در قانون اساسی فقط عنوان «داوطلب» بر نامزد ریاست جمهوری اطلاق می‌گردد، نه تعبیر «رئیس‌جمهور» و صرفاً در صورت طی تمام مراحل از جمله امضاء حکم ریاست است که اذن شرعی تصرف در امور کشور به وی اعطا می‌گردد و به موجب آن عنوان «داوطلب» به عنوان «رئیس‌جمهور» مبدل می‌گردد. بر این اساس مهم‌ترین اثر مترتب بر تنفیذ حکم ریاست جمهوری تبدیل شدن «داوطلب منتخب» به «رئیس‌جمهور قانونی» است که در نتیجه منجر به مشروعیت بخشی به تصرفات رئیس‌جمهور در تمام امور اجرایی کشور در حدود تکالیف و اختیارات قانونی می‌گردد. (اصلاحی، ۱۳۸۸: ۲)

شایان ذکر است که امضا و تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه نیز به هیچ وجه با کار شورای نگهبان تعارض ندارد، چراکه وظیفه شورای نگهبان ولو آنکه از طرف رهبری نصب شده باشند، فقط تشخیص و احراز صلاحیت‌ها است تا از ورود افرادی که معتقد به مبانی نظام و انقلاب نیستند، جلوگیری شود که این امر نظارت و کنترل پیشگیرانه است، نه اعطای مشروعیت؛ در حالی که امضای رهبری، انتصاب حقوقی و تنفیذ شرعی ریاست جمهوری منتخب مردم و در واقع رسمیت و مشروعیت بخشیدن به انتخاب مردم است (شفیعی فر، ۱۳۷۸: ۷۵) استدلالی دیگری که بر تشریفاتی بودن امضای حکم ریاست جمهوری بیان شده آن است که تأیید مجتهد جامع الشرایط، حتماً لازم نیست به شکل تنفیذ رأی مردم، انجام گیرد، بلکه همین که کاندیدای ریاست جمهوری، از «رأی» یک فقیه جامع الشرایط برخوردار باشد، از جنبه شرعی، کفایت می‌کند، از این رو وقتی کاندیدای مورد نظر، در ضمن میلیون‌ها رأی خود، رأی برخی فقها را هم داشته باشد، سمت او به لحاظ شرعی، نقصانی ندارد و نیازی نیست که حتماً یک «فقیه خاص»، حکم او را امضا کند تا از مشروعیت برخوردار گردد. (سروش محلاتی، ۱۳۹۲: ۲)

این سخن که مشروعیت ریاست جمهوری با شرکت کردن یک فقیه در انتخابات و رأی دادن به یک نامزد ریاست جمهوری تأمین می‌گردد و نیازی به تنفیذ نیست، سخن ناصوابی به نظر می‌رسد چراکه بین شخص ولی فقیه با شخصیت وی تفاوت وجود دارد. در رأی دادن شخص ولی فقیه مدنظر است که طبق شرع و قانون اساسی اصل (۱۰۷) با سایر افراد مساوی است اما «تنفیذ» مصدر مشروعیت تصرفات و ثبوت اختیارات و تکالیف رئیس‌جمهور در محدوده قانون اساسی است که توسط شخصیت رهبری مشروعیت آن تأمین شده است. (هادوی تهرانی، ۱۳۸۸: ۱)

در مقابل تشریفاتی دانستن حکم ریاست جمهوری نظر دیگر آن است که امضای حکم ریاست جمهوری ماهیت رسمی، تنفیذی و تأثیرگذار در نظام حقوقی و قانونی دارد به‌گونه‌ای که بدون این امضاء اصلاً ریاست جمهوری رسمیت پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری در حقیقت نوعی عمل ولایی موجد آثار حقوقی است که در عین تأمین کارکرد سیاسی مورد اشاره، به تأمین یا تکمیل عنصر مشروعیت نهاد ریاست جمهوری می‌پردازد. از این رو متن ماده (۱) قانون انتخابات ریاست جمهوری در این رابطه مقرر داشته: «دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه به‌وسیله مقام رهبری آغاز می‌گردد». بر این اساس به نظر می‌رسد که امضای رهبری به معنای تنفیذ می‌باشد. به علاوه آنکه مشروعیت همه ارکان جمهوری اسلامی ایران منبث از ولایت فقیه است و نتیجه انتخابات عمومی نیاز به تنفیذ جهت اتمام ارکان مشروعیت و صحت عمل حاکمیتی دارد. ضمناً مفهوم تنفیذ بیانگر نکته ظریف در خصوص لزوم ادامه تأیید اعمال حکومت قوه مجریه و البته سایر قوا و دستگاه‌ها توسط ولایت فقیه است. به این ترتیب تصرف در امر حکومت بدون تنفیذ ولی فقیه فاقد مشروعیت چه در استقرار و چه در مداومت است. (غمامی، ۱۳۹۰: ۲۳۱) استدلال دیگری که می‌توان در خصوص رسمی بودن امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقه بیان نمود آن است که در صورتی که انسان اختیار واگذاری حق حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خودش را در قلمرو مباحات و تشخیص موضوعات و نظایر آن به دیگری داشته باشد بی‌تردید حق واگذاری چنین اختیاری را در قلمرو احکام الهی و حتی اجرای احکام الهی به کسی که خود فاقد شرایط ولایت فقیه یا اذن ولی فقیه است، ندارد. از این جهت رئیس‌جمهوری که فقه عادل نیست، جهت احراز مشروعیت الهی برای تصرفات اجرایی و انجام مسئولیت های قانونی خود، احتیاج به اذن ولی فقیه دارد (عمید زنجانی، ۱۳۹۱: ۲۷۴).

۲. تنفیذ حکم ریاست جمهوری در نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد مروری بر مسئله مشروعیت بخشی به منصب ریاست جمهوری و تعیین ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری است که می‌توان ریشه‌های این مسئله را نیز از نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی مورد مذاقه قرار داد.

در پیش‌نویس قانون اساسی، هیچ اصلی در رابطه با جایگاه رهبری و وظایف و اختیارات وی پیش‌بینی نشده بود و در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به مجموعه اصول قانون اساسی افزوده شد و وظایف و اختیارات رهبری تحت عنوان اصل (۸۷) مورد بررسی قرار گرفت. در اصل (۸۷) پیشنهادی کمیسیون مربوطه، هیچ مقررهای در خصوص امضای حکم ریاست جمهوری پیش‌بینی نشده بود و به مناسب بحث و گفت‌وگو پیرامون کیفیت تنظیم بند (۴) اصل (۸۷) - اتخاذ تصمیم در خصوص عزل رئیس‌جمهور - و وجود نواقصی در تنظیم این بند و به واسطه اظهار نظر برخی از نمایندگان مبنی بر اینکه رهبری باید در هر سه قوه به‌گونه‌ای نقش‌آفرینی کند تا مشروعیت قوای سه‌گانه تأمین شود، این موضوع مجدداً مورد بررسی قرار گرفت. نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در خلال بحث پیرامون بند (۳) و بند (۴)، به جایگاه رهبری و قوه مجریه و نحوه نظارت رهبری بر این قوه پرداختند و پیشنهادهای را در رابطه با کیفیت نظارت رهبری بر قوه مجریه و ریاست جمهوری و لزوم تأیید منصب ریاست

جمهوری توسط ولی فقیه مطرح نمودند. پیشنهادات مزبور موجب شد که در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی موضوع «امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» در بند (۴) اصل (۱۱۰) تصویب گردد. در ادامه پیشنهادات و نظرات ارائه‌شده توسط نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از پیشنهادات که نظرات برخی از نمایندگان را می‌توان ذیل آن بیان نمود این است که ولی فقیه در شروع فرآیند انتخابات، تعدادی از نامزدهای انتخاباتی را که مورد تأیید قرار دادند، با حفظ این حق برای دیگران، به مردم معرفی نمایند تا مردم از میان آن‌ها فرد مطلوب را انتخاب نمایند و به این ترتیب به واسطه این‌که نامزد ریاست جمهوری توسط ولی فقیه مورد تأیید قرار گرفته و از جانب ایشان معرفی شده، بعد مشروعیت صلاحیت ریاست جمهوری نیز تأمین گردد. به طور مثال برخی نمایندگان در تبیین این پیشنهاد معتقدند که لازمه نظام جمهوری اسلامی آن است که در عین اسلامی بودن قوانین، مجری قوانین نیز عالم به ایدئولوژی اسلامی باشد. از این رو لازم است رهبر ده نفر از نامزدهای مورد تأیید خود را برای ریاست جمهوری به‌عنوان کاندیدا به مردم معرفی کند و اعلام نماید که مردم به هر کدام از این ده نفر رأی دهند مورد تأیید وی می‌باشد و اعمال قدرتش نیز شرعی و لازم الاجراست. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۸۳-۱۱۸۲ «منتظری») در تأیید این نگاه می‌توان به نظرات یکی دیگر از نمایندگان استناد نمود که به‌زعم ایشان معرفی نمودن کاندیدای ریاست جمهوری توسط ولی فقیه ضمن آنکه امکان اشتباه رخ دادن مطرح باشد، باعث بی‌معنا شدن مفهوم جمهوریت نظام می‌گردد چراکه مراد از جمهوریت، اعلام نظر همه مردم نسبت به انتخاب نامزد ریاست جمهوری است در حالی که معرفی کاندیدا توسط ولی فقیه بدون اخذ رأی مردم، مغایر با جمهوریت نظام است اما اگر فرض بر این باشد که در کنار اینکه ولی فقیه، دیگران هم افرادی را به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی نمایند، در این صورت کسی که اکثریت آراء مردم را کسب نماید، پیروز انتخابات تلقی شده و مشروعیتش به واسطه تنفیذ و امضاء حکم توسط ولی فقیه تکمیل می‌گردد. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۸۱ «یزدی»).

پیشنهادات دیگری که مطرح شد آن بود که مجموعه شرایطی برای نامزدهای ریاست جمهوری مقرر شود و ولی فقیه مرجع تشخیص صلاحیت و تعیین و یا رد صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری باشد. به اعتقاد پیشنهاد دهنده این نظر، اعطای چنین اختیاری به ولی فقیه در واقع امضای منصب ریاست جمهوری تلقی می‌شود. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۱۱ «موسوی اردبیلی») پیشنهاد مزبور با تأکید بر صلاحیت انحصاری ولی فقیه مبنی بر تأیید صلاحیت نامزد ریاست جمهوری مورد تأکید قرار گرفته است. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۶۱ «صافی»)

پیشنهاد سوم آن بود که پس از برگزاری انتخابات و تعیین رئیس‌جمهور، ولی فقیه نتیجه انتخابات را تأیید و به‌زعم ایشان «پای آن صحنه» می‌گذارد و در این صورت رئیس‌جمهور هم منتخب مردم و هم مورد قبول فقیه و رهبر می‌باشد. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۱۵ «مکارم شیرازی»)

پیشنهاد چهارم نیز که در رابطه با اتخاذ تصمیم در خصوص نصب ریاست جمهوری مطرح شد و به نظر می‌رسد جامع پیشنهادات پیشین به شمار آید این بود که ولی فقیه افرادی را به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری برای کاندیدا

شدن انتخاب نماید، سپس فرآیند انتخابات به‌واسطه رأی مردم برگزار گردد و در نتیجه آن کاندیدایی که اکثریت آراء را کسب کند و پیروز در انتخابات محسوب گردد، به‌واسطه توشیح حکم ریاست جمهوری فرآیند مشروعیت بخشی به منصب ریاست جمهوری تکمیل شود. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۴۴ «طاهری اصفهانی»).

یکی دیگر از نمایندگان نیز ضمن مخالفت با پیشنهاد نامزد ریاست جمهوری توسط ولی‌فقیه، معتقد است که باید شرایطی برای نامزد ریاست جمهوری مقرر گردد و بعد از برگزاری انتخابات، برای تأمین بعد مشروعیت نیز به تصویب ولی‌فقیه برسد. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۸۱ «خزعلی»).

افزون بر مطالب مذکور با بررسی مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مشاهده می‌گردد که برخی از نمایندگان نیز صراحتاً نسبت به ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری تعیین تکلیف نموده و برای امضای حکم ریاست جمهوری ماهیت مشروعیت بخشی قائل هستند و آن را تنفیذ قلمداد می‌کنند. به‌طور مثال آقای فاتحی بیان می‌کند که «برای من این مطلب روشن نیست که امضای حکم ریاست جمهوری آیا صرفاً تشریفاتی است یا اینکه اگر امضاء نکرد چه می‌شود؟ چون مردم رئیس‌جمهور را انتخاب کرده‌اند، بین انتخاب مردم و امضای او چگونه رابطه‌ای برقرار است و آیا تراکم ایجاد نمی‌کند؟ و اگر چیزی را امضا نکرد چه می‌شود؟» نایب‌رئیس مجلس آیت‌الله شهید بهشتی در پاسخ به وی می‌گوید که «نه آقا این تنفیذ است.» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۹۰ «شهید بهشتی») در همین رابطه یکی دیگر از نمایندگان صراحتاً بیان می‌کنند که «اگر یک رئیس‌جمهور تمام ملت هم به او رأی بدهند، ولی‌فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری او صحنه نگذارد این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد و از آن حکومت‌های جابرانه ای می‌شود» همچنین ایشان هنگام مذاکره پیرامون بند اصل ۱۱۰ بیان می‌کنند که لازمه اسلامی بودن حکومت تأیید کاندیداهای ریاست جمهوری از طرف رهبری است چراکه اگر رئیس‌جمهور از طرف رهبر تأیید نشود، احکامش برای ملت لازم‌الاجرا نیست. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۴۲ «منتظری»)

در تأیید این نگاه می‌توان به نظر یکی دیگر از نمایندگان اشاره نموده که در بررسی و تنظیم اصول مصوب قانون اساسی بیان نموده‌اند که «وقتی ما می‌گوییم که مشروعیت نظام مثلاً رئیس‌جمهور هم که مردم به او رأی می‌دهند، ما جلوی چشم دنیا رئیس‌جمهوری را که چندین میلیون آدم به او رأی داده‌اند می‌آوریم پیش ولی امر که آقا شما تنفیذ کن دیگر، معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که اگر او تنفیذ نکند فایده‌ای ندارد (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۶۳۲ «خامنه‌ای»).

باملاحظه نظرات ارائه‌شده این نتیجه به دست می‌آید که نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز بالاتفاق نظر بر این داشتند که فرآیند انتخابات ریاست جمهوری و مشروعیت اعمال قدرت توسط رئیس‌جمهور منوط به تأیید ولی‌فقیه است که در قالب امضا و تنفیذ حکم ریاست جمهوری متجلی می‌گردد.

شایان‌ذکر است که در مجلس شورای بازنگری قانون اساسی نیز بند ۹ اصل (۱۱۰) قانون اساسی هیچ‌گونه تغییری نکرد و تنها چند پیشنهاد از سوی برخی از نمایندگان در رابطه با این موضوع بیان شد که موردپذیرش مجلس شورای بازنگری قرار نگرفت. یکی از پیشنهادات آن بود که کلمه «تنفیذ» جانشین کلمه «امضاء» شود به جهت آنکه

ممکن است برداشت عوامانه‌ای از مفهوم امضاء مبنی بر خط کشیدن متبادر گردد؛ اما پیشنهاد مذکور با مخالفت مواجه شد با این استدلال که کلمه امضا مصدر باب افعال به معنای «گذرا قرار دادن» و «نافذ قرار دادن» است و به همین جهت مفهوم امضا به لحاظ معنایی با مفهوم تنفیذ تفاوتی ندارد. (صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹: ۱۳۶۷ «مومن»).

۳. اختیاری یا تکلیفی بودن امضاء حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه

پس از پذیرش اینکه ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری امری حقوقی، تنفیذی، رسمی و تأثیرگذار در نظامات حقوقی و قانونی کشور است، مسئله مهم دیگر آن است که آیا ولی فقیه مختار به امضاء حکم ریاست جمهوری حسب صلاح دید خود خواهد بود و یا اینکه ایشان مکلف به امضاء می‌باشند؟ قبل از پاسخ به پرسش مذکور گفتنی است که پرسش از اختیاری یا تکلیفی بودن امضاء حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه به دلیل تنفیذی و رسمی دانستن این امضا است، چراکه در صورت تشریفاتی بودن ماهیت امضاء، مجالی برای تحقیق و طرح این پرسش نبوده و حتی در فرض اخیر استنکاف ایشان از امضاء حکم ریاست جمهوری تأثیری در تمامیت و اعتبار صلاحیت و اقدامات شخص رئیس‌جمهور در پی نخواهد داشت.

در پاسخ به صلاحیت اختیاری یا تکلیفی بودن ولی فقیه نسبت به امضاء حکم ریاست جمهوری باید گفت که حسب موازین شرعی و حقوقی صلاحیت رهبری در تنفیذ حکم ریاست جمهوری و نصب ایشان به این مقام، در صورتی که حسب تشخیص ایشان، فرآیند احراز صلاحیت و شرایط داوطلبان ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان و انتخاب نامزد اصلح توسط مردم، به درستی انجام پذیرفته باشد از جمله صلاحیت‌های تکلیفی و به عبارتی جزء تکالیف ایشان خواهد بود، به این معنا که ایشان شرعاً و قانوناً اجازه ندارند که از تنفیذ حکم ریاست جمهوری فرد اصلح استنکاف نمایند (جواهری، ۱۳۹۲: ۱۷).

در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مطلب فوق مورد توجه بوده و برخی از نمایندگان آن را مورد سؤال قرار داده‌اند. یکی از نمایندگان می‌گوید: «... آیا امضا کردن از اختیارات رهبری است؟ زیرا با آن بحثی که امروز صبح شد فرض بر این است که اگر صلاحیت کاندیدا تأیید شد و مردم هم انتخاب کردند که رهبر هم حتماً امضا می‌کند. آن وقت اینجا نوشته‌ایم که آن از اختیاراتش است. ما از کجا بفهمیم که این از اختیارات رهبری است؟» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۹۱ «مکارم شیرازی»).
نایب‌رئیس مجلس در جایگاه اداره‌کننده جلسه در پاسخ وی می‌گوید: «این بحث اصولاً مربوط به این است که در بعضی از بندها کلمه اختیارات قید شده باشد. چون همه‌اش از وظایف است، بنابراین در پایان، حذف اختیارات هیچ‌گونه اشکالی ندارد.» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۱۱۹۱ «بهشتی»). از پرسش یکی از نمایندگان و پاسخ نایب‌رئیس مجلس، چنین برمی‌آید که از نظر آنان امضای حکم ریاست جمهوری در صورت تأیید صلاحیت کاندیدا و انتخاب مردم جزء وظایف ولی فقیه قلمداد می‌گردد.

اما در صورتی که رهبری قطع داشته که نامزد برگزیده شده به عنوان فرد اصلح به دلایلی چون اشتباه شورای نگهبان در احراز صلاحیت حداقلی ایشان یا به خطا رفتن شهروندان در اصلح شناختن فرد مذکور، واجد شرایط تصدی مقام

ریاست جمهوری نباشند این سؤال مطرح می‌گردد که آیا ولی‌فقیه همچنان مکلف به تنفیذ حکم و نصب ایشان به‌عنوان رئیس‌جمهور کشور می‌باشند؟

در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت در صورتی که ولی‌فقیه نامزد مورد تأیید شورای نگهبان به‌عنوان فرد صالح و مورد تأیید اکثریت مردم به‌عنوان فرد اصلح را، در حقیقت امر واجد شرایط و اوصاف لازم نداند، مجاز به تنفیذ حکم ریاست جمهوری ایشان نخواهد بود و شرعاً مکلف به استنکاف از تنفیذ حکم چنین فردی می‌باشد. با این حال نباید از نظر دور داشت که تکلیف ولی‌فقیه به استنکاف از امضای حکم ریاست جمهوری فرد مذکور در چارچوب احکام اولیه شرعی تحلیل و توجیه می‌گردد و گرنه در صورت وجود مصلحت یا ضرورت بالاتری همچون «حفظ نظام اسلامی» یا «جلوگیری از دلسردی مردم از نظام اسلامی» و «تخریب مقبولیت مردمی» آن، ساحت بحث از ظرفیت احکام اولیه به حوزه احکام ثانویه گذار خواهد نمود و در این صورت ولی‌فقیه با توجه به احراز عنوان ثانوی مکلف به تنفیذ حکم ریاست جمهوری برای فرد غیر اصلح و فاقد شرایط لازم برای تصدی این مقام خواهد بود. (جواهری، ۱۳۹۲: ۱۹)

البته در فرض اخیر الزاماً به تکلیف ولی‌فقیه مبنی بر ضرورت امضاء حکم ریاست جمهوری نامزد پیروز انتخابات منجر نخواهد شد. اگر حسب فرض ثابت شود که فرد فاقد شرایط از طریق فریب نهاد نظارتی به مرحله پایانی راه پیدا کرده است، مقام رهبری می‌تواند حکم وی را تنفیذ ننماید. (هدایت‌نیا، ۱۳۹۲: ۳) به‌علاوه آنکه اگر فرض شود که فردی پس از احراز صلاحیت توسط شورای نگهبان به عرصه تبلیغات انتخاباتی قدم گذاشته در نهایت موفق شود در فرآیند اخذ آرای مردم از سایر رقبای خود پیشی گرفته و عنوان منتخب ملت را کسب نماید، لیکن در بازه زمانی برگزاری انتخابات تا روز تنفیذ حکم ریاست جمهوری مرتکب اعمالی شود که ناقض صلاحیت‌های لازم در او گردد. در این صورت شورای نگهبان امکان ورود به مسئله را ندارد، زیرا با پایان یافتن فرآیند انتخابات، قلمرو زمانی امکان اعمال نظارت استصوابی شورای نگهبان پایان یافته است. در عین حال به‌موجب بند ۱۰ اصل (۱۱۰) مجلس و دیوان عالی کشور نیز مجالی برای ورود به مسئله ندارند، چراکه در زمان تحقق موضوع هنوز فرد مذکور رئیس‌جمهور قانونی کشور محسوب نمی‌شود. بنابراین مسئله از جمله مواردی است که یا باید پذیرفت که تنها ولی‌فقیه است که می‌تواند با خودداری از امضای حکم ریاست جمهوری چنین فردی، مانع از تصدی این مقام توسط او شود یا در غیر این صورت ولی‌فقیه می‌تواند به استناد بند ۸ اصل (۱۱۰) و یا به استناد اصل (۵۷) قانون اساسی و با استفاده از ظرفیت حکم حکومتی تصمیم مقتضی را اتخاذ نماید. (جواهری، ۱۳۹۲: ۲۰)

۴. مبانی نظری تنفیذ حکم ریاست جمهوری

پرسش مهمی که در رابطه با تنفیذ حکم ریاست جمهوری مطرح می‌گردد این است که مبانی و موجهات تنفیذ حکم ریاست جمهوری چیست و پس از انتخاب رئیس‌جمهور از سوی مردم، چه نیازی به تأیید وی از سوی ولی‌فقیه می‌باشد؟ پاسخ به سؤال مذکور در گرو بحث و بررسی پیرامون مشروعیت حاکمیت در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران است. در رابطه با مشروعیت حاکمیت این سؤال مطرح است که نقش مردم در ایجاد مشروعیت برای ولی‌فقیه به‌عنوان حاکم دولت اسلامی چیست؟ آیا نظر مردم در مشروعیت حاکم اسلامی مؤثر است

و از ارکان مشروعیت به حساب می‌آید یا اینکه انتخاب مردم نقشی در مشروعیت حاکم اسلامی ندارد و این مشروعیت از جانب خداوند تأمین می‌شود و مردم بستر ساز و زمینه ساز و عینیت بخش به این حاکمیت هستند؟ تأثیر حقوقی پذیرش هریک از نظرات مذکور در حوزه وظایف و اختیارات رهبری و اعمال حاکمیت از طرف وی چیست؟ در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کدام یک از نظرات مذکور مورد پذیرش قرار گرفته و امضا حکم ریاست جمهوری مبتنی بر کدام یک از نظرات قابل تحلیل می‌باشد؟

در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت که بر مبنای نظریه ولایت فقیه، در عصر غیبت امام معصوم (ع)، ولایت امر بر عهده فقیه عادل با کفایت است و ولایت غیر او طاغوت شمرده می‌شود. در خصوص مبانی این نظریه گفتنی است که بر مبنای اندیشه فقهای اسلامی، مبنای مشروعیت ولی فقیه در اعمال ولایت در دو نظریه انتصاب و انتخاب قابل بررسی است. نظریه انتصاب که ریشه در تاریخ فقه شیعه دارد مبنای مشروعیت اعمال ولایت از سوی فقیه را نصب وی از سوی ائمه معصومین می‌داند. (ارسطا، ۱۳۸۹: ۱۱۸) «نصب» به این معناست که در عصر غیبت، فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) به سمت افتاء، قضاء و ولاء رسیده است (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۳۹۰). انتصابیون در بیان استدلالات پیرامون نظریه انتصاب معتقدند، خداوند انسان را آزاد آفریده است و تنها کسی که بر انسان ولایت دارد خالق و پرورش دهنده او یعنی ذات اقدس اله است. بنا بر این اصل اولی درباره سيطرة و ولایت هر انسانی بر انسان اصل «عدم» است و هیچ انسانی حق ولایت بر جامعه بشری ندارد مگر آنکه از سوی خالق و آفریدگار انسان باشد و انبیاء و اولیاء الهی که بر جامعه انسانی ولایت دارند، ولایت آنان مظهری از ولایت خداوند و به اذن و فرمان اوست. فقها با توجه به وجوب و ضرورت تشکیل حکومت دینی در هر عصر، فقهای جامع‌الشرایط را در دوره غیبت خارج از این اصل می‌دانند و معتقدند که ائمه معصومین فقهای جامع‌الشرایط را از طرف خداوند متعال برای عهده داری امور عموم جامعه نصب نموده‌اند و لذا ولایت انتصابی از جانب شارع مقدس و علی‌الاطلاق است که به پیامبر و ائمه معصومین (ع) تفویض شده و از سوی ایشان برای عصر غیبت و در خصوص امور عمومی و مصالح عامه از جمله حاکمیت و قضاوت به فقهای واجد شرایط واگذار شده است. (معرفت، ۱۳۷۶: ۲۸)

بر این اساس بنابر نظریه انتصاب، مشروعیت ولی فقیه به نصب عام از طرف امام معصوم و به عبارتی غیرمستقیم از جانب خداست و مردم در مشروعیت بخشی به حاکم اسلامی نقشی ندارند، اما در تحقق و استقرار و عینیت بخشیدن به حکومت و حاکمیت فقیه، تنها عامل نقش‌آفرین خواهد بود. به عبارت دیگر مردم در این دیدگاه واسطه تفویض این ولایت نیستند و رأی و خواست و رضایت آن‌ها هیچ نقش و دخالتی در مشروعیت ندارد (حاتمی، ۱۳۸۴: ۲۰۷).

در مقابل نظریه انتصاب در رابطه با مشروعیت حاکم، می‌توان به نظریه «انتخاب» اشاره نمود. طبق این نظریه در عصر غیبت اگر برای فقهای واجد شرایط، منصب امامت از سوی ائمه به صورت عام و در مرتبه فعلیت ثابت گردد، سخن تمام است و گرنه بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص دهند و او را برای تصدی این مقام نامزد نموده و انتخاب کنند. در این نظریه فقهای جامع‌الشرایط منصوب ائمه اطهار نیستند بلکه آنان تنها نامزدهایی را به عموم امت اسلامی معرفی نمودند تا مردم به انتخاب خود یکی واجدین شرایط را به رهبری

برگزینند. به عبارت دیگر نظر مردم در انتخاب و تعیین ولی فقیه نسبت به کسانی که واجد معیارهای شرعی لازم برای عهده گرفتن منصب ولایت باشند تعیین‌کننده است. فلذا اگر فردی دارای شاخصه‌های تعیین‌شده توسط شارع مقدس نباشد و شخصی غیر از فقیه جامع شرایط برای این منصب منتخب مردم گردد. بر اساس این نظریه، در زمان حضور امام معصوم به علت وجود نص خاص و نصب از جانب شارع، مجالی برای انتخاب مردم باقی نمی‌ماند؛ اما در دوران غیبت معصوم، شارع مقدس شرایط ویژه‌ای را برای والی مشخص کرده است که در چارچوب آن، مردم حق انتخاب حاکم اسلامی را دارند (منتظری، ۱۴۰۹ق: ۴۹۵) به بیان دیگر ضمن اینکه حاکم اسلامی باید از خصوصیات مدنظر شارع برای ولایت جامعه اسلامی برخوردار باشد و از این نظر مشروعیت داشته باشد، باید منتخب مردم نیز باشد و کسی که مردم او را به این سمت برمی‌گزینند، برای حکومت و ولایت بر مردم مشروعیت تام دارد. بر این اساس می‌توان گفت که طبق نظریه انتخاب، مردم در حکومت اسلامی نقش مشروعیت بخشی را بر عهده دارند و علاوه بر این که قدرت و حکومت ناشی از ارادت مردم است، آنان حق نظارت بر متصدیان امور را نیز دارا می‌باشند (منتظری، ۱۴۰۹ق: ۲۹۷). بر این مبنا مشروعیت اساس نظام و حکومت وابسته به پذیرش مردم است و حتی اگر زمانی اکثریت یک جامعه خواهان حکومتی غیردینی باشند، کسی حق تحمیل قوانین دینی به جامعه را ندارد و اگر خدای ناکرده روزگاری اکثریت مردم از دین روی گردانند، فقها و دانشمندان دینی وظیفه‌ای جز بیان احکام و ارشاد و تبلیغ با منطق و زبان روز را ندارند، و هیچ‌گاه وظیفه ندارند قوانین دین را با زور به جامعه تحمیل نمایند (منتظری، ۱۳۸۱).

گفتنی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز نظریه نصب موردپذیرش قرار گرفته و رأی و نظر اکثریت مردم در مشروعیت بخشی به حاکم اسلامی و ولی فقیه تأثیری ندارد، چنانکه در مقدمه قانون اساسی در خصوص ولایت فقیه عادل چنین مقرر شده که «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع شرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور، بیدالعلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشند». طبق صدر اصل، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری جامع شرایط را فراهم می‌سازد نه اینکه به فقیه ولایت می‌دهد بلکه زمینه را فراهم می‌سازد تا فقیه ولایتی را که دارد اعمال کند. همچنین از قید «از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته شود» این برداشت می‌شود که نقش مردم در این زمینه شناسایی و گردن نهادن به ولایت الهی است. همچنین در اصول دیگر قانون اساسی از جمله اصل (۶) که در مقام بیان نحوه اداره امور کشور با اتکا به نقش و آراء مردم می‌باشد، این نکته برداشت می‌شود که در جمهوری اسلامی ایران نقش مردم در مرحله اداره امور است نه در مرحله مشروعیت یا عدم مشروعیت بخشیدن به نظام و این همان است که در اصل (۵۶) نیز مورد اشاره قرار گرفته است که خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم کرده است، یعنی اینکه مردم در زندگی اجتماعی خود و نحوه اداره آن از جانب خدا مسئولیت و نقش دارند. (غمامی، ۱۳۹۰: ۲۰۵)

حال می‌توان گفت بنابر نظریه نصب که در عصر غیبت، ولایت و مشروعیت در حکمرانی تنها برای فقیه جامع شرایط تشریح شده است و تمامی شئون سه‌گانه تقنین، اجرا و قضا نیز در چارچوب نظریه ولایت فقیه بر عهده ولی فقیه عادل می‌باشد، بر اساس اصل (۵۷) قانون اساسی هریک از شئون سه‌گانه ولی فقیه در صلاحیت یکی

از قوای حکومتی و البته زیر نظر وی قرار گرفته که در واقع تبلور و شعبه‌ای از حاکمیت ولی‌فقیه محسوب می‌شوند. بر همین مبنا ریاست جمهوری و کلیه امور در صلاحیت این نهاد نیز زیر نظر ولی‌فقیه و به‌عنوان بازوی اجرایی ولی‌فقیه به اعمال قدرت می‌پردازند و از این جهت مشروعیت هرگونه تصرف و اقدامی که توسط این نهاد صورت می‌گیرد منوط به تأیید و تنفیذ ولی‌فقیه است که با امضای حکم ریاست جمهوری، این تأیید و تنفیذ و جاهت شرعی و قانونی پیدا می‌کند. همچنان که به‌موجب بند ۹ اصل (۱۱۰) نیز علاوه بر انتخاب مردم، امضای حکم ریاست جمهوری یکی از وظایف و اختیارات رهبر ذکر شده است که این امضا در واقع، دادن اجازه تصرف و اعمال قدرت در چارچوب مشخص شده توسط شرع و قانون اساسی است که ولی‌فقیه نیز این اختیار را از جانب خدا و پیامبر و ائمه اطهار دارد. (غمامی، ۱۳۹۰: ۲۰۷)

۵. مبنای نظری تنفیذ از نظر امام و رهبری

برای روشن شدن ماهیت فقهی و حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری نیز می‌توان از نظرات رهبران نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بهره‌مند شد. رهبران نظام جمهوری اسلامی جایگاه بالایی در این نظام حقوقی داشته و نظرات ایشان هم از منظر حقوقی و هم از جهت اعتقادی و مبنای دینی در تبیین ابعاد مختلف حقوقی این نظام و به‌طور خاص در مسئله موردنظر دارای اهمیت خاصی خواهد بود چراکه از یک‌سو اعتبار قانون اساسی ناشی از تنفیذ ایشان بوده و لذا یکی از مهم‌ترین مفسرین این قانون را می‌توان همین نهاد رهبری قلمداد نمود و از سوی دیگر مطابق بند ۹ اصل (۱۱۰) قانون اساسی، امضاء حکم ریاست جمهوری در عدد وظایف و اختیارات رهبری قرار دارد. به‌علاوه آنکه مفاد مندرج در متن تنفیذ احکام رؤسای جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند به لحاظ فقهی و حقوقی راهنمایی جهت مشخص شدن ماهیت امضا حکم ریاست جمهوری محسوب گردد. بر این اساس مطالعه و تحلیل بخشی از بیانات و مفاد احکام تنفیذ حکم ریاست جمهوری مناسب خواهد بود.

حضرت امام خمینی «ره» در یکی از سخنرانی‌های خود مشروع بودن تمامی ارکان نظام اسلامی از جمله رئیس‌جمهور را منوط به امر فقیه که همان امر خدای تبارک و تعالی است می‌دانند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «به حرف‌های آن‌هایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشنفکر حساب می‌کنند و می‌خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند (اعتنا نکنید) اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا، یا طاغوت، یا خداست، یا طاغوت. اگر با امر خدا نباشد، رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او اطاعت طاغوت است؛ وارد شدن در حوزه او، وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است؛ نمی‌فهمند فقیه چه است؛ نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه.» (خمینی، ج ۱۰، ۱۳۷۸: ۲۲۱)

قابل توجه است که حضرت امام خمینی «ره» برای رئیس‌جمهور قائل به نصب هستند و غیر آن را طاغوت و غیر مشروع می‌دانند. در تأیید این سخن می‌توان به متن حکم تنفیذ اولین رئیس‌جمهور منتخب مردم اشاره نمود. ایشان در این حکم که منبعث از نظریه انتصاب الهی فقیه برای حکومت است، بر لزوم تأمین مشروعیت الهی

رئیس‌جمهور نیز به‌واسطه نصب فقه جامع‌الشرایط تأکید می‌کنند. در متن این حکم آمده است که «بر اساس آن‌که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر را به ریاست جمهوری کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و به‌حسب آن‌که مشروعیت آن باید به نصب فقیه جامع‌الشرایط باشد، این‌جانب به‌موجب این حکم رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت "منصوب" نمودم.» شایان‌ذکر است که در تمام تنفیذ نامه‌هایی که از سوی امام خمینی (ره) یا مقام معظم رهبری برای رؤسای جمهوری اسلامی ایران صادر شده، ابتدا عبارت «تنفیذ رأی مردم» و سپس «انتصاب به ریاست جمهوری» دیده می‌شود. عبارات مندرج در تنفیذ نامه‌ها ارتباط معناداری را میان انتخاب رئیس‌جمهور از سوی مردم و انتصاب وی توسط مقام رهبری بیان می‌دارد و در مقام پاسخی به شبهه‌ای برمی‌آید که انتصاب فردی به ریاست جمهوری از سوی مقام ولی‌فقیه را با حق حاکمیت ملی ناسازگار می‌دانند. (هدایت‌نیا، ۱۳۹۲: ۲)

۶. گستره تنفیذ حکم ریاست جمهوری

یکی از مسائلی که در رابطه با تنفیذ احکام ریاست جمهوری وجود دارد آن است که دامنه و اثر حقوقی امضا حکم ریاست جمهوری تا چه حدی است؟ آیا دامنه حقوقی امضا حکم ریاست جمهوری مطلق است و به‌واسطه امضای اولیه، رئیس‌جمهور می‌تواند به مدت چهار سال رئیس‌جمهور قانونی کشور محسوب گردد و یا اینکه تنفیذ امری استمراری و مشروط به شرایطی است که در صورت از دست دادن شروط مذکور، مشروعیت فقهی و حقوقی رئیس‌جمهور زایل می‌گردد؟

در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت که در تمامی احکام تنفیذ ریاست جمهوری، مشروعیت تصرفات رئیس‌جمهور در امور اجرایی کشور به‌صورت مشروط و مقید پیش‌بینی شده است. شروطی که در احکام‌های تنفیذ دوره‌های ریاست جمهوری بیان شده عبارت است از:

۱. عدم تخلف از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی اسلامی ایران.^۱
۲. عدم تخطی از فرامین الهی و قانون اساسی، باقی ماندن در خط اسلام و پیروی از احکام مقدس اسلام، تلاش در راستای مصالح کشور و ملت در حدود اختیارات قانونی.^۲
۳. طرفداری از مظلومان، مستضعفان و محرومان و مخالف با ظالمان، ستمگران و مستکبران.^۳
۴. دفاع از اسلام ناب برای تحقق حاکمیت قرآن، عمل به شریعت، کوشش برای ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و استقرار عدالت اجتماعی.^۴
۵. تمسک به اصول پایدار انقلاب اسلامی.^۵
۶. پایبندی به آرمان‌های نظام اسلامی، دفاع از حقوق ملت، ایستادگی در برابر زورگویان و مستکبران.^۶

۱. متن حکم تنفیذ امام خمینی برای ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر، ۱۳۵۸/۱۱/۱۵.

۲. متن حکم تنفیذ امام خمینی برای ریاست جمهوری محمدعلی رجایی، ۱۳۶۰/۵/۱۱.

۳. متن حکم تنفیذ امام خمینی برای دوره دوم ریاست جمهوری آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۶/۱۴.

۴. متن حکم تنفیذ آیت‌الله خامنه‌ای برای دوره اول ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۳۶۸/۵/۱۲.

۵. متن حکم تنفیذ آیت‌الله خامنه‌ای برای دوره دوم ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی.

با توجه به شروط مقرر شده در احکام تنفیذ ریاست جمهوری چنین برداشت می‌شود که رئیس‌جمهور تنها در مرحله شروع تصدی مسؤلیت، نیازمند مشروعیت برای تصرفات و اقدامات خود نیست، بلکه در ادامه و استمرار مسؤلیت نیز بدین مشروعیت نیاز دارد. (اصلائی، ۱۳۸۸: ۲) لذا در صورت حصول شرایط مذکور سلب مشروعیت و زوال سمت ریاست جمهوری نیز قابل تصور و تحقق است. چنانکه حضرت امام خمینی «ره» در حکم تنفیذ شهید رجایی در این رابطه می‌فرمایند: «...و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد، این جانب رأی ملت شریف را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم... و اگر خدای ناخواسته برخلاف آن عمل نمایند، مشروعیت آن را خواهم گرفت.»

بر همین مبنا سازوکاری که برای سلب مشروعیت و عزل رئیس‌جمهور پیش‌بینی شده، بر اساس بند ۱۰ اصل (۱۱۰) قانون اساسی است که به موجب آن دو روش می‌تواند موجبات عزل رئیس‌جمهور توسط مقام رهبری را در صورت اقتضای مصلحت کشور فراهم نماید: ۱. رأی دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، ۲. رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی.

نکته بسیار مهمی که در این بند به آن اشاره شده و می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، آن است که عزل رئیس‌جمهور توسط رهبری «با در نظر گرفتن مصالح کشور» است. یکی از دلایل عدم تفویض تعیین تکلیف نهایی در رابطه با عزل رئیس‌جمهور به مجلس شورای اسلامی و دیوان عالی کشور این است که ممکن است مجلس یا دیوان عالی با اهداف سیاسی و به دلیل تفاوت جهت فکری با رئیس‌جمهور وی را استیضاح کرده و رأی به عدم کفایت وی یا حکم به تخلف وی از وظایف قانونی داده باشند و به همین دلیل است که رئیس‌جمهور صرفاً بارأی عدم کفایت مجلس شورای اسلامی و یا حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی عزل نمی‌شود و این مقام رهبری است که بر اساس تفوقی که بر قوای سه‌گانه و اوضاع کشور دارد، در صورتی که عزل رئیس‌جمهور را با مصالح کشور و نظام مغایر نبیند، اقدام به عزل وی می‌نماید (درویشوند، ۱۳۹۴: ۱۱). ممکن است شرایطی در کشور وجود داشته باشد که عزل رئیس‌جمهور به مصلحت نظام نباشد که در این صورت علی‌رغم اینکه مجلس شورای اسلامی رأی به عدم کفایت رئیس‌جمهور داده و یا اینکه دیوان عالی کشور حکم به تخلف وی از وظایف قانونی داده است مقام رهبری رئیس‌جمهور را از مقام خود عزل نمی‌نماید (هاشمی، ۱۳۸۷: ۷۸).

نتیجه‌گیری

بر اساس اصول (۵) و (۵۷) قانون اساسی، ولایت امر و امامت امت در دوره غیبت امام عصر (عج) بر عهده ولی فقیه است و قوای سه‌گانه زیر نظر ایشان به انجام وظایف خود می‌پردازند. بر همین اساس نیز در اصول قانون اساسی ابزارهای مختلفی برای اعمال ولایت توسط رهبری در قوای سه‌گانه در نظر گرفته شده است. هنگامی که ولی فقیه متصدی منصب رهبری شد تمامی امور کشور باید تحت نظارت وی اشراف وی صورت پذیرد چراکه در غیر این صورت هرگونه تصرف در امور عمومی برای اشخاصی که نه خود، فقیه جامع‌الشرایط مقبول مردم هستند و نه از سوی چنین فقیهی مأذون می‌باشند تصرف نامشروع خواهد بود. در نتیجه انتخاب عمومی نیاز به تنفیذ ولی فقیه دارد.

بر این اساس اعمال قوه مجریه توسط رئیس‌جمهور پس از رأی مردم به وی نیازمند اذن ولی فقیه است. قانون‌گذار اساسی به موجب ۹ اصل (۱۱۰) قانون اساسی به امضاء حکم رئیس‌جمهور توسط مقام رهبری تصریح نموده است. در رابطه با ماهیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری باید گفت که امضاء حکم ریاست جمهوری یک امر تشریفاتی در قانون اساسی نیست، بلکه دارای مفهوم بسیار مهمی در نظریه حکومت منصوب الهی است. ولی فقیه با این تنفیذ، رئیس‌جمهور را از سوی شارع مقدس به این سمت منصوب می‌نماید و در واقع ولایت الهی را به بدنه اجرایی کشور تسری می‌بخشد. عدم تنفیذ ولی فقیه، موجب غیر مشروع شدن اعمال رئیس‌جمهور است که اطاعت از این اوامر، در حد اطاعت از طاغوت خواهد بود.

نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز بالاتفاق نظر بر این داشتند که فرآیند انتخابات ریاست جمهوری و مشروعیت اعمال قدرت توسط رئیس‌جمهور منوط به تأیید ولی فقیه است که در قالب امضا و تنفیذ حکم ریاست جمهوری متجلی می‌گردد. به عبارت دیگر نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی برای امضای حکم ریاست جمهوری ماهیت مشروعیت بخشی قائل هستند و آن را تنفیذ قلمداد می‌کنند.

در خصوص اختیار یا تکلیف ولی فقیه به امضای حکم ریاست جمهوری، می‌توان گفت در صورتی که رهبری در نفس امر معتقد به صلاحیت داشتن و اصلح بودن نامزد پیروز در انتخابات باشد، در این صورت امضای حکم ریاست جمهوری برای ایشان تکلیف شرعی محسوب می‌گردد، اما در صورتی که ایشان اعتقاد به صلاحیت نداشتن نامزد احراز صلاحیت شده توسط شورای نگهبان و پیروز انتخابات داشته باشد، مجاز به تنفیذ حکم ریاست جمهوری نخواهد بود و شرعاً مکلف به استنکاف از تنفیذ حکم چنین فردی می‌باشد. باین حال نباید از نظر دور داشت که تکلیف ولی فقیه به استنکاف از امضای حکم ریاست جمهوری فرد مذکور در چارچوب احکام اولیه شرعی تحلیل و توجیه می‌گردد و گرنه در صورت وجود مصلحت یا ضرورت بالاتر ساحت بحث از ظرفیت احکام اولیه به حوزه احکام ثانویه گذار خواهد نمود و در این صورت ولی فقیه با توجه به احراز عنوان ثانوی مکلف به تنفیذ حکم ریاست جمهوری برای فرد غیر اصلح و فاقد شرایط لازم برای تصدی این مقام خواهد بود. البته فرض مذکور به صورت مطلق صادق نمی‌باشد و در صورتی که نامزد ریاست جمهوری در اثناء انتخاب شدن توسط مردم تا تنفیذ حکم مرتکب اعمالی گردد که ناقض صلاحیت وی محسوب گردد، ولی فقیه می‌تواند از امضاء حکم ریاست جمهوری خودداری و مانع تصدی منصب گردد.

ضمناً گفتنی است که تنفیذ ولی فقیه نیز صرفاً در هنگام تصدی منصب نیست بلکه استمرار تصدی امور عمومی نیز نیازمند این تنفیذ است. (غمامی، ۱۳۹۰: ۲۳۱) براین اساس هرگاه رئیس‌جمهور شرایط و صلاحیت‌های لازم برای ریاست جمهوری را از دست بدهد، ولی فقیه می‌تواند تنفیذ خود را باز پس گیرد و به واسطه سازوکار مندرج در بند ۱۰ اصل (۱۱۰) قانون اساسی اقدام به سلب مشروعیت و عزل رئیس‌جمهور نماید.

منابع

۱. ارسطو، محمد جواد (۱۳۸۹). نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی، قم: موسسه بوستان کتاب.
۲. اصلانی، فیروز (۱۳۸۸)، نگاهی به مقوله تنفیذ رأی مردم و آثار آن، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای .
<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=7616>
۳. بستانی، فواد افرام (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی، تهران: نشر اسلامی.
۴. جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۷)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل‌بیت، قم: انتشارات موسسه دائره‌المعارف فقه.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱)، ولایت فقیه، ولایت فقه و عدالت، قم: نشر اسراء.
۶. جوان آراسته، حسین، (۱۳۸۰)، مبانی حاکمیت در قانون اساسی، مجله حکومت اسلامی، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۸۰.
۷. جواهری، محمد (۱۳۹۲)، تحلیل ماهیت امضاء حکم رئیس‌جمهور، تهران: انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان.
۸. حاتمی، محمدرضا (۱۳۸۴)، مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه، تهران: انتشارات مجد.
۹. حجاریان، سعید (۱۳۸۸)، جمهوریت و افسون زدایی از قدرت، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۰. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه نور، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. درویشوند، ابوالفضل (۱۳۹۴)، شرح مبسوط قانون اساسی؛ شرح بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، تهران: انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان.
۱۲. سروش محلاتی، محمد (۱۳۹۲)، تحلیل فقهی حقوقی تنفیذ، <http://www.soroosh>.
۱۳. سلیمانی، عباس و بهروزی لک، غلام‌رضا (۱۳۹۳)، بررسی فقهی - حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۶۵، ص ۳۳-۵۴.
۱۴. شفیعی فر، محمد (۱۳۷۸)، جایگاه ولایت‌فقیه در قانون اساسی، فصلنامه حکومت اسلامی، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان، سال ۴، شماره ۴.
۱۵. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴)، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۱۶. صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای بازنگری قانون اساسی (۱۳۶۹)، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۱۷. امید زنجانی، عباسعلی (۱۳۹۱)، فقه سیاسی؛ حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۸. غمامی، سید محمد مهدی (۱۳۹۰)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۱۹. فتاحی رفرقندی، علی (۱۳۹۴)، مردم و حکومت اسلامی، تهران: انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان.
۲۰. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، ج ۷، تهران: دارالکتب اسلامیه.
۲۱. محسنی فرید و مرتضی نجفی (۱۳۸۸)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۳. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۶)، شایستگی زنان برای قضاوت و مناسب رسمی، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۴، صص ۳۹-۵۴.
۲۴. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ ق)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم: موسسه کیهان.
۲۵. مهرپور، حسین (۱۳۸۷)، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر.
۲۶. هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۸۸)، جایگاه تنفیذ در ساختار جمهوری اسلامی» پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=7619>
۲۷. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۷)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، تهران: میزان.
۲۸. هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۹۲)، چرایی و چیستی حکم تنفیذ ریاست جمهوری، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای .
<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=23399>
۲۹. هراتی، محمد جواد (۱۳۹۱)، حقوق اساسی و ساختار حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.

عنوان گزارش:

تحلیل حقوقی ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس‌جمهور
در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران

نویسنده: کمال کدخدامرادی
مشاور علمی: مهدی بهرامیان
ناظر علمی: آیت الله کعبی
صفحه‌آرایی: مصطفی زاهدی

سازمان بسیج حقوق‌دانان

شماره مسلسل: ۹۶۰۵۰۰۴
تاریخ نشر: مرداد ۱۳۹۶